

الهام و اشراق

مادی‌ها، سرچشمه کلیه دریافت‌های انسان را «حس» و «تفکر» می‌دانند در حالی‌که «الهام» در محققان و مکتشفان، بلکه در طبقات دیگر، یکی از سرچشمه‌های دانش انسان است. این بحث می‌تواند گره «وحی» در پیامبران را بگشاید. هرچند میان آن دو فرسنگ‌ها فاصله است.

دیدگاه برخی از دانشمندان غرب

شایع است که علما و دانشمندان غرب، با مادی‌گری و حس‌گرایی همسو بوده و به مسایل ماورای طبیعت توجه ندارند، اما برخلاف این شایعه در میان آنان افرادی هستند که به مسایل ماورای طبیعت - به ویژه مسأله الهام و اشراق - اهمیت داده‌اند و در این مورد به حقایقی دست یافته‌اند که در این جا منعکس می‌کنیم. یکی از این افراد «الکسیس کارل» است.

این دانشمند نامی کوشیده است معلوم را از محتمل جدا کند و انسان را چون مجموعه مطالعات و تجربیاتی که در تمام اعصار و همه کشورها انجام گرفته، در نظر بگیرد و آنچه را نگاشته است یا خود دیده و یا از دانشمندانی که با او همکاری کرده‌اند فراگرفته است و توانسته است تمام اشکال فعالیت انسانی را مطالعه کند. به نظر او هنوز روزنه آگاهی از غیب به‌طور اجمال به روی بشر باز است. اینک خلاصه گفتار او را در این

جا می آوریم:

«به یقین اکتشافات علمی، تنها محصول و اثر فکر آدمی نیست و نوایغ، علاوه بر نیروی مطالعه و درک قضایا، از ویژگی‌های دیگری چون اشراق و تصور خلاق برخوردارند. با اشراق چیزهایی را که بر دیگران پوشیده است، می‌یابند و روابط مجهول بین قضایایی را که ظاهراً با هم ارتباطی ندارند، می‌بینند و وجود گنجینه‌های مجهول را به فراست درمی‌یابند. تمام مردان بزرگ از موهبت اشراق برخوردارند و بدون دلیل و تحلیل، آنچه را که دانستنش اهمیت دارد، می‌دانند. یک مدیر واقعی نیازی به محک‌های هوش و اوراق اطلاعاتی برای انتخاب زیردستان خود ندارد. یک قاضی خوب بدون توجه به جزئیات مواد و تبصره‌های قانون، و حتی گاهی به گفته «کاردوزو» با در دست داشتن ادهانامه می‌تواند حکم صحیح بدهد. یک دانشمند بزرگ خودبه‌خود به سوی راهی که منجر به کشف تازه‌ای خواهد شد، کشانده می‌شود. این همان کیفیتی است که پیش از این «الهام» نامیده می‌شد.»

دانشمندان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی منطقی و دیگری اشراقی. ترقی علوم، مرهون هر دو دسته متفکر است. اشراق، در علوم ریاضی نیز که اساس و پایه کاملاً منطقی دارد، سهمی دارد. بین ریاضی‌دانان، اشراقی و منطقی می‌توان یافت. «هرمیت» و «ایرشتراس»، اشراقی و «برتران» و «ریمان»، منطقی بودند. اکتشافات اشراق باید همیشه به وسیله منطقی سنجیده شود و به مرحله عمل درآید. در زندگی عادی نیز مانند قضایای علمی، اشراق یک عامل شناسایی قوی و در عین حال خطرناکی است و تمیز آن از توهم گاهی دشوار است. کسانی که زمام اختیار خود را تنها به دست آن سپرده‌اند در معرض اشتباهند؛ زیرا همیشه صادق و صائب نیست. فقط مردان بزرگ و پاکان روشن‌ضمیر می‌توانند با آن، به کمال زندگی معنوی برسند. این موهبت حقاً شگفت‌انگیز است زیرا درک واقعیت، بدون دلیل و تعقل برای ما غیرقابل تفسیر می‌نماید.

گاهی اشراق به استدلال سریعی می‌ماند که پس از یک نظاره حاصل می‌شود.

محتماً شناسایی و پیش‌بینی سیر بیماری به وسیله پزشکان حاذق در مورد بیماران، از این قبیل است. کیفیتی نظیر این، هنگامی که انسان در یک نظر، محاسن و معایب کسی را می‌سنجد، صورت می‌گیرد ولی زمانی نیز بدون دلیل و مشاهده حاصل می‌شود؛ مثلاً ما گاهی به هدف خود می‌رسیم بدون آن‌که مکانش را بدانیم یا راه رسیدن به آن بر ما روشن باشد. این امر به روشن‌بینی یعنی خاصیتی که «شارل ریشه» به آن «حس ششم» نام داده نزدیک است.

وجود روشن‌بینی یکی از طرق آگاهی بلاواسطه است. روشن‌بینان بدون استفاده از اعضای حسی خود، افکار دیگران را درک می‌کنند و حوادث را کم و بیش دور از لحاظ مکان و زمان می‌بینند. این موهبت، استثنایی است، و جز عده معدودی از آن برخوردار نیستند. به نظر کسی که از آن برخوردار است خیلی ساده می‌آید و از بعضی اشیا و قضایا اطلاعات مطمئن‌تری از آنچه با اعضا حس درک می‌شود، می‌دهد. برای فرد «روشن‌بین»، خواندن افکار شخص دیگر به اندازه توصیف چهره وی آسان است ولی کلمات «دیدن» و «حس کردن» برای بیان آنچه در شعور وی می‌گذرد، کافی نیست. چون چیزی را نمی‌نگرد و در جایی جستجو نمی‌کند، بلکه فقط «می‌داند». در بسیاری از موارد، مثلاً هنگام مرگ یا در برابر خطر بزرگی، بین یک فرد با فرد دیگری ارتباطی برقرار می‌شود و کسی که در بستر مرگ افتاده و یا قربانی حادثه‌ای شده است حتی اگر این حادثه به مرگ وی نیانجامد برای یک لحظه، به شکل عادی خود، به نظر یکی از دوستان نزدیکش می‌رسد.

اغلب این شبخ خیالی، خاموش و ساکت می‌ماند و گاهی نیز سخن می‌گوید و مرگ خود را خبر می‌دهد. از این نادرتر، فرد روشن‌بین از فاصله‌بعیدی می‌تواند منظره یا شخص یا صحنه‌ای را ببیند و آن را با دقت ترسیم و توصیف کند. چه بسیار کسانی که در حال عادی، روشن‌بین نیستند؛ ولی یکی دو بار در طول عمر، ارتباطات «تله‌پاتی» را خود تجربه کرده‌اند.

به این ترتیب گاهی شناسایی دنیای خارج، از راه‌های دیگری به جز اعضای حسی برای ما میسر می‌شود. گاهی فکر می‌تواند حتی از فواصل دور، دو فرد انسانی را مستقیماً به هم مربوط کند. این قضایا که مطالعه آنها بر عهده علم جدید «متاپسیشیک» است، باید همان‌طوری که هست، پذیرفته شود زیرا حقایقی دربردارد و جنبه‌ای از وجود انسانی را که هنوز خوب شناخته نشده است معرفی می‌کند و شاید بتواند علت روشن‌بینی فوق‌العاده برخی‌ها را برای ما روشن سازد. به راستی چه احاطه و نفوذی پیدا خواهد کرد کسی که در عین حال، هم از تربیت فکری و هم از موهبت «تله‌پاتی» برخوردار باشد؟

محققاً فکر؛ که تسلط ما را بر دنیای مادی تأمین کرده است، چیز ساده‌ای نیست و ما تنها یکی از اشکال آن را می‌شناسیم و به تربیت آن در مدارس می‌کوشیم ولی این شکل، جز یک جنبه از موهبت شگفت‌انگیزی که سبب درک حقیقت و قضاوت و اراده و توجه و اشراق و شاید روشن‌بینی می‌گردد، نیست.

بنابراین ادراک حسی و یا عقلی، دو وسیله روح انسانی است که تسلط او را بر قسمتی از جهان خارج تأمین می‌کند در عین حال برای روح انسان وسیله دیگری توصیف نشدنی وجود دارد که ارتباط او را با جهان خارج برقرار می‌نماید که نتیجه آن امور زیر است:

۱. اکتشافات علمی که محصول و اثر فکر آدمی نیست و نوابغ در درک قضایا از نیروی الهامی، برخوردارند.

۲. روشن‌بینان بدون استفاده از اعضای حسی خود، افکار دیگران را درک می‌کنند تا آنجا که برای فرد روشن‌بین خواندن افکار شخص دیگر به اندازه توصیف چهره وی آسان است.

۳. هنگام مرگ افراد و یا هنگام رویارویی با خطر، میان آنان و فردی دیگر ارتباطی برقرار می‌شود و کسی که در بستر مرگ افتاده و یا قربانی حادثه‌ای شده است، برای یک

لحظه به شکل عادی خود، به نظر یکی از دوستانش می‌رسد.

۴. روشن بین از فاصلهٔ بعیدی می‌تواند منظره یا شخص یا صحنه‌ای را ببیند و آن را با دقت ترسیم و توصیف کند. در این موارد روح انسانی بر اثر موهبت روشن بینی و «تله پاتی» می‌تواند بدون اعمال حس و دستگاه تفکر آگاهی‌هایی را به دست آورد.

شهود و فلسفهٔ برکن

در میان دانشمندان مغرب زمین «برکن» (۱۹۴۱-۱۸۵۹م) بیش از افراد دیگر، به شهود اهمیت داده است تا آنجا که مخالفان، او را ضد عقلانی معرفی کرده و گروهی او را «ایده‌آلیست» خوانده‌اند و این نوع حق‌کشی در تاریخ علم فراوان است. او بسان دیگر دانشمندان، شهود را در مقابل حس و عقل، از منابع شناخت می‌داند. او با این‌که شهود را در مقابل ادراک حسی و عقلی قرار داده است - با این‌همه - برخی بر اثر تأثر از مکتب‌های مادی، خواسته‌اند شهود مورد نظر او را از فعالیت‌های عقلانی بشمارند که در میان نوابغ یا افراد خیلی باهوش دیده می‌شود. این گروه، اختراعات و خلق افکار تازه را شاخه‌ای از تعقل شرمده، بر سخن خود چنین استدلال می‌کنند که:

«یک ریاضی‌دان یا یک نقاش و شاعر و یا یک فیزیک‌دان در اثر خبرگی و تبهر در رشتهٔ خود آشکارا درمی‌یابد که هنگام بحث و بررسی نیاز به این نیست که مفاهیم را یک یک مورد توجه قرار دهد تا امری را خوب درک کند و ارتباط آن را با سایر امور، مشخص سازد. در این مورد، تجربیات قبلی، تبهر در رشته‌ای معین، هوش و استعداد‌های ویژه، فرد را توانا می‌سازد که به نحو روشن امری را دریابد و این نوع شهود یا دریافت، جنبهٔ عقلانی دارد.»

بر فرض که این نوع ادراکات را یک نوع فعالیت عقلانی بدانیم؛ هرگز نمی‌توان همهٔ موارد را که قبلاً به آن اشاره کردیم، معلول فعالیت‌های عقلانی شمرد. به ویژه بسیاری از الهام‌های علمی را که سبب کشف واقعیتهای پراچ شده است، کشفیاتی که نه

تنها با اشتغال و تمرکز فکری دانشمندان در زمان فعالیتشان ارتباطی نداشته است، بلکه حتی با رشته تخصص آنها نیز رابطه نزدیکی نداشته است.

فرض کنید معلمی مسأله را در کلاس طرح می‌کند و شاگرد باهوش، پیش از آن‌که صورت مسأله به‌طور کامل بیان شود، پاسخ آن را در می‌یابد و یا به محض طرح مقدمه‌ای، نتیجه را بیان می‌کند و نتیجه را بدون طی مراحل درمی‌یابد. این نوع ادراک ناگهانی را می‌توان معلول استعداد فوق‌العاده و یا هوش نیرومند شاگرد دانست که بدون استمداد از دستگاه تفکر، ناگهان بر نتیجه واقف می‌گردد و در فلسفه اسلامی به چنین انتقالی «حدس» می‌گویند و فلاسفه هنگامی که پیرامون تفکر و حدس بحث می‌کنند تفاوت این دو را چنین بیان می‌کنند.

تفکر؛ مجموع دو تکاپوی علمی است:

۱. انتقال از مطلوبی که به دنبال دلیل آن می‌باشد به مقدمات.

۲. بازگشت از مقدمات به نتیجه مطلوب. در حالی که در حدس؛ هیچ‌یک از این تحرک‌های علمی وجود ندارد، بلکه نفس انسانی برهان مسأله و نتیجه را یک‌جا درک می‌کند، بدون این‌که فکرش از نقطه‌ای به نقطه دیگر توجه و حرکت کند.

ولی در موارد الهام و اشراق هیچ‌یک از ویژگی‌های تفکر و حدس وجود ندارد. الهام نه از سنخ تفکر است و نه از سنخ حدس، فرد روشن‌بین بدون این‌که به فکر مسأله‌ای باشد در حالی که به کار دیگری مشغول است و دستگاه عقلانی نسبت به مشهود کاملاً تعطیل است، حقایقی را درک می‌کند و از حوادثی آگاه می‌گردد بدون این‌که در فکر آنها باشد؛ چنین آگاهی را نمی‌توان معلول تفکر و یا حدس دانست.

غرور بی‌جا

انکار وحی و الهام و آگاهی‌های غیبی، معلول غرور بی‌جایی است که دامن‌گیر

جمعی از مادی‌های قرن هیجدهم و نوزدهم شده بود. آنان تصور می‌کردند که همه چیز را فهمیده‌اند و در دایره هستی برای آنان مجهولی نمانده است. بر تمام پیچیدگی‌های جهان دست یافته و علل طبیعی پدیده‌ها را کشف کرده‌اند و دریافته‌اند که هر حادثه‌ای علت مادی دارد. نتیجه یک چنین غرور علمی این است که به همه چیز بی‌اعتنا شده و به آنچه از پیشینیان به یادگار مانده است با دیده شک و تردید و احیاناً انکار بنگرند.

این غرور علمی در قرن بیستم در هم شکست و یا از حرارت و شدت آن کاسته شد. کم‌کم بشر، آگاه شد که بسیاری از رموز خلقت، هنوز در پس پرده جهل مانده و هنوز بیش از اندکی از اسرار شگفت‌آور جهان آفرینش برای بشر فاش نشده است. مردان محقق و شخصیت‌های بارز علمی، فرب پیروزی‌های جزیی را در میدان علم و دانش نخورده و با جرأت و جسارت، به انکار آنچه هنوز درستی یا نادرستی آن ثابت نشده و در ردیف علوم قرار نگرفته است، بر نمی‌خیزند.

«رابرت موریس پیچ» که ۳۷ اختراع ثبت شده دارد و بیشتر آنها در «رادار» است تحت عنوان «یک آزمون نتیجه‌بخش» سخنی دارد که بسیار ارزنده و برای مغروران عصر ما به ویژه گروهی که تمام ادراکات بشر را در حس و تعقل محدود می‌کنند و هر نوع آگاهی‌های غیبی را انکار می‌ورزند، بسیار آموزنده است:

«پاره‌ای اوقات آزمون و محک‌زدن یک نظریه، محتاج فراهم آوردن وسایل مشاهده‌ای است که برای افراد هادی امکان دست یافتن بر آنها نیست. مثلاً فرض کنید شخصی باشد که مشاهدات و ملاحظات و میدان دید او منحصر به سطح اقیانوس باشد نه بالای آن و نه زیر آن. چنین شخصی نمی‌تواند آنچه را که در بالای سطح آب یا زیر آن صورت می‌گیرد مشاهده کند و تنها از چیزهایی که بر سطح آب شناورند آگاهی دارد. کشتی‌های بزرگ و کوچک و تکه پاره‌های شناور بر روی آب و مرغانی که بر روی آن قرار گرفته‌اند همه برای چنین شخص ناظری قابل رویت و مشاهده است اما مرغان و هواپیماهایی که در جو پرواز می‌کنند و نیز ماهیان و

زیردریایی‌های پایین‌تر از سطح آب، بدان می‌ماند که اصلاً وجود ندارند.

زیردریایی که از زیر آب ناگهان به سطح می‌آید یا مرضی که از هوا خود را به آب بزند در نظر وی همچون چیزهایی هستند که از عدم به وجود آمده‌اند. برای چنین شخصی نمودهایی قابل فهم است که مربوط به اجسام شناور بر سطح آب باشد؛ ولی وی نمی‌تواند بعضی نمودها را که به صورت پیش‌بینی نشده و ناگهانی آشکار می‌شوند تفسیر کند؛ از آن جمله است به آب افتادن مرضی از هوا، یا برخاستن مرضی که تا لحظه‌ای پیش بر آب نشسته بود و اکنون به هوا پریده است.

اکنون فرض کنید که این شخص ناظر با ناظر دیگری ملاقات کند که می‌تواند آنچه را که در بالای آب یعنی در هوا می‌گذرد و نیز آنچه را که زیر آب است، مشاهده کند و هواپیماها و زیردریایی‌ها را ببیند. اگر ارتباطی میان این دو شخص برقرار شود، بسیاری از نمودها اکنون قابل فهم و بیان خواهد شد. با وجود این برای ناظر نخستین که تنها سطح آب را می‌بیند، مفهوم اساسی غوطه‌خوردن زیر آب و پرواز کردن بالای آن، بسیار دشوار است و به سختی می‌تواند آن را بپذیرد. طبع وی چنان مایل است که سخنان طرف خود را در مورد این مفاهیم جدید قبول نکند مگر این‌که صحت آنها از راهی برای او اثبات شود و این، کار دشواری است.

کاری که طرف وی می‌تواند بکند و درستی گفته‌های خود را به ناظر سطح آب اثبات کند، این است که با ملاحظه بالای آب و زیر آب حوادثی را که بعداً ممکن است بر سطح آب اتفاق بیفتد پیشگویی کند؛ مثلاً ممکن است او ببیند مرضی که در حال شیرجه رفتن در آب برای گرفتن ماهی است؛ در این صورت ممکن است به ناظر دیگر بگوید که هم‌اکنون نقطه‌ای در سطح آب، ناگهان شکافته خواهد شد و مرضی از آنجا خواهد گذشت. و سپس مرغ که دوباره از همان حدود نقطه شکافته شده خارج می‌شود، ماهی به مقدار داشته باشد. چون این پیشگویی عملی شود، ناظر سطحی دست کم دلیلی در دست دارد که آن کس که به وی اطلاع داده از آنچه می‌گوید باخبر است و حقیقت

می‌گوید:

مولوی دربارهٔ مغروران که با دیدن اثر نقاش، خامهٔ او را نمی‌بینند و در جهان بینی خود از حصار تنگ ماده بیرون نمی‌آیند، چند بیتی دارد که در این جا می‌آوریم:

صورت دیوار و سقف هر مکان	سایهٔ اندیشهٔ معمار دان
بسی‌نهایت کیش‌ها و پیشه‌ها	جمله ظلّ صورت اندیشه‌ها
دست پنهان و قلم بین، خط‌گذار	اسب در جولان و ناپیدا سوار
خاک را بینی به بالا ای حلیل	باد را نه، جز به تعریف و دلیل
جسم، ظاهر، روح، مخفی آمده است	جسم، همچون آستین، جان همچو دست
باز عقل از روح مخفی‌تر بسود	حسن به سوی روح زودتر ره برد
جنبشی بینی بدانی زنده است	وین ندانی کوز عقل آکنده است
تا که جنبش‌های موزون سر کنند	جنبشی مس را به دانش زر کنند

علامه طباطبائی (ره): نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جز مشهد کجا هست که آدم بتواند دردهایش را

بگوید و درمانش را بگیرد؟

ما از پناه امام هشتم علیه السلام جای دیگر نمی‌رویم.

(مفته‌نامهٔ افق حوزه، ۱۳۸۵/۹/۶)